

* بخش دوم *

فلسفه

و افکار ولتر

بحث از عقاید و افکار ولتر یکی از مشکل ترین بخش‌های تاریخ فلسفه مغرب است. زیرا وی تقریباً در همه مسائل و مباحث آن روزگار از فلسفه، روانشناسی، تاریخ، مذهب، ادبیات و شعر، ریاضیات و فقهی از علوم طبیعی و نماینده‌نویسی و غیره وارد شده، و در هر یک از موضوعات مذکور تصنیفی یا اثری از وی در دست است. اینجا ما با مختصری می‌کشیم و بدون مقدمه وارد بحث در افکار و عقاید وی می‌شویم:

۱- خدا و مسأله شر.

ولتر در کتاب «عناصر فلسفه نیوتنی» (۱) اظهار می‌دارد که: مذهب دکارتی (۲) یک راست به مذهب اسپینوزا (۳) می‌آید. «من بسیار کسان را شناختم که مذهب دکارتی ایشان، راهنمونشان شده است تا پیش آنکه خدا جز توده اشیاء نیست، و از سوی دیگر هیچ نیوتنی مذهب را ندیده‌ام که بدت و جدت خدا شناس و موحد نباشد!»، و نیز «... هکله فلسفه نیوتنی ضرورتاً به معرفت ذات باری می‌انجامد، و نشان می‌دهد که او همه اشیاء را آفریده، و همه چیز را با اختیاراتم به جای خویش نهاده و نظم داده است» (۴) وی می‌گوید: اگر خلاصه موجود باشد، باید ماده محدود باشد، و اگر محدود باشد ممکن الوجود و عرضی است. علاوه بر این جاذبه و حرکت از صفات ذاتی ماده نیست، پس باید توسط خدا ایجاد شده باشد.

ولتر در تصنیف معروفش بنام «رساله‌ی در مابعدالطبیعه» - که پیش از این یاد شد - برای اثبات وجود خدا دو راه پیشنهاد می‌کند. یکی برهان علت غائی (۵) است. می‌گوید: می‌توان جهان را بایک ساعت مجی سنجید، درست همانطور که یک تن ساعتی را در میج کسی دیگر یا بر روی زمین می‌بیند و بلافاصله درمی‌یابد که آنرا شخصی برای شناخت وقت تنظیم و کوک کرده، و همچنان نیز باید از مشاهده طبیعت بدین نتیجه برسد که آن نیز بقدرت خالق خردمندی ساخته شده است.

دومین برهان بر پایه امکان و اتفاق (۶) نهاده شده، و در حقیقت راهی است که بوسیله کلارک و لاک نیز ارائه و بحث شده است. اما ولتر این برهان را مسکوت گذاشته، و شاید در باطن آنرا برای اثبات وجود خدا کافی ندانسته است. بهرحال در بیشتر آثار ولتر، اثبات مانع از راه برهان نخستین یا علت غائی دنبال شده است. فی‌المثل در پایان مقاله‌ی که در

«قاموس فلسفی» (۷) درباره الحاد و بی‌ایمانی (۸) نوشته، خاطر نشان می‌کند که: «... مهندسانی که قیلوف نیستند برهان علت غائی را رد کرده‌اند، ولی فیلسوفان راستین آنرا پذیرفته‌اند». من با تو بستند هوشمندی که گفته: «کشیش وجود خدا را برای کودکان خیر می‌دهد، در صورتی که نیوتن وجود او را برای خردمندان ثابت و مدلل می‌کند.» کاملاً موافقم. و هجو در مقاله‌ی که در باب طبیعت نوشته می‌گوید: «هیچ نظام موجود طبیعی نمی‌تواند هماهنگی و نظم موجود در عالم را حساب کند...» و از زبان طبیعت می‌گوید: «... آنها مرا طبیعت (۹) می‌نامند، حال آنکه من همه صنعت (۱۰) هستم!»

با وجود این که ولتر اعتقاد خود را بوجود خدا صریحاً اظهار داشته است، لیکن در عقیده وی در نسبت عالم به خدا تفاوت و ناسامانی بچشم می‌خورد. یعنی: در اینکه این عالم با همه شرها و آفت‌ها و جنایت‌های خود، مخلوق خدای قادر و خردمند است، چندان استوار نیست. وی در آغاز کم و بیش خوش‌بینی جهانی «لایب نیتز» (۱۱) و «پاپ» را از هم تفکیک می‌کند. از این رو، در کتاب «فلسفه نیوتن» می‌گوید: ماحدان و بی‌ایمانان، وجود خدا را بسبب وجود شر در عالم انکار می‌کنند. و پس از آن خاطر نشان می‌کند که: اصطلاحات خیر (۱۲) و سعادت (۱۳) که خوش بینان و اصحاب کلیسا تکرار می‌کنند، الفاظی نامفهوم و مبهم و تیره هستند. «و این بسبب آن است که پدران کلیسا خود می‌گویند که آنچه برای تو بد و شرینظر می‌آید، در نظام کئی خوب و خیر است. آنها دلایل استوار وجود خدا را ترک می‌گویند، فقط برای اینکه می‌بینی گرگ‌ها گوسفندان را می‌خورند، و عنکبوتها مگس را می‌گیرند؟ باید دقیق شوی و دریایی که: همین حیوانات که خورده و بنمیده می‌شوند، بطور مداوم و از سر نو زاده می‌شوند، و این امر باید ترا عجاب و قانع‌سازد که همه این امور داخل در طرحی و نظمی راستین است که فقط صاحب نظران آگاه آنرا در جهان مشاهده می‌کنند.» (۱۴)

بسیار خوب، لغوی که برای من وتو در حکم شر، و برای دیگران مایه خیر و برکت و شادمانی است، تیره و مبهم و نسبی نیست؟ و آنکھی، اگر این شرها در نظام کئی ایجاب می‌کند، هدف از زادن و مردن، و بی‌عیده شدن و در کام گرگان رفتن چیست؟! چه کسی بدینگونه کارها، عنوان خردمندان و با نظام می‌تواند بدهد؟ این بدبینی ولتر را زلزله‌ی که در نوامبر ۱۷۵۵ م در لیسبون رخ داد، شدیدتر کرد. زلزله مذکور در جشن مذهبی اول نوامبر که بخت شهرم شهرم کلیسای بزرگ شهر جمع بودند، روی داد. و تخمیناً حدود ده هزار نفر در کلیسا و بیست و هفت هزار نفر در نواحی گوناگون شهر را کشت ا ولتر از شنیدن این خبر سخت ناراحت شد، و خشم او وقتی شدیدتر شد که شنید: کشیشان فرانسوی این مصیبت دردناکیز را معاول گناهان مردم لیسیون دانستند. ولتر شعر آنتینی سرود و در آن قیاسی ذوحدین بیکار برد بدین طریح که: «یا خدایا! می‌توانست از این شر جلوگیری کند و نکرد، یا می‌خواست جلوگیری کند ولی نتوانست!» او نمی‌توانست بآن جوابی که «اسپینوزا» داده بود، قانع شود که: خیر و شر اصطلاحات بشری هستند، و درباره گل جهان قابل استعمال نیستند، و بدبختی‌ها و مصائب ما از نظرگاه اجدیت سخت‌ظنر و ناچیز است. «اگر استدلال می‌کنی که من در برابر این توده عظیم هستی ناچیزم، در پاسخ استدلال تو باید بگویم: بلی، ولی همه جانورانی که محکوم بمرگ هستند، و تمام موجوداتی که از نعمت حس برخوردارند مبتلای درد و رنجند، و همچون من در میان درد و رنج و اندوه جان می‌سپارند. آن کرکسی که برشکار خویش پیروز شده، و حریصانه مشغول دریدن اندامهای غرقه در خون اوست، بظاهر همه چیز را بمراد خویش می‌بیند، ولی ناگهان شاهینی زوبین چنگ سرمی‌رسد، و با مقدار تیزش این کرکس را از هم می‌درد، در این هنگام مردی با گلوله مرگبار خود این شاهین مغرور را می‌کشد، و سرانجام خود این مرد در میدان جنگ، بر روی خاک‌ها زخمی و خون‌آلود در میان کشتگان جان می‌سپارد، و طعمه لاشخواران و کرکسان و زانان می‌گردد. بدین ترتیب همه جانداران عالم در رنج بسر می‌برند، همه برای رنج کشیدن می‌زایند، و همه هم‌دیگر را از میان می‌برند. و اما شما می‌خواهید از این اجزای شوم و تیره بخت، و از نگویند بختی‌های آنها سعادت‌گلی بسازید؟! بیچاره ناتوان تیره بخت، در این کار چه سعادتتی نهفته است که فریاد برمی‌آوری که: هر چیزی بجای خویش نیکوست؟ (۱۵)

در میان جبری و اهل قید و همچنان بحث است تا حشر ای‌پسر (موتوی)

ولتر در «فلسفه نیوتن» خاطرنشان میکند که چند تنی که لاک را شناخته اند، وی را (یعنی ولتر را) مطمئن کرده اند که نیوتن نیز مانند لاک پذیرفته بود که: معرفت ما از طبیعت باندازه‌ی عظیم نیست که بنا اجازه دهد تا در این باب بحث کنیم که برای خدا ناممکن و سخت است که برای «موجودی مشمول العنايه» (۱۶) موهبت تفکر بدهد. و این، آشکارا نشان می‌دهد که ولتر این نظریه را که: روح جوهری غیر مادی است، فرضی غیر لازم می‌شمارد. وی در مقاله روح از «قاموس فلسفی» بحث می‌کند که: «اصطلاحاتی چون جوهر روحانی (۱۷) کلماتی است که سرپوش نادانی ما قرار می‌گیرند. یونانیان میان نفس مدرکه (۱۸)، و نفس ناطقه (۱۹) فرق می‌گذاشتند. ولی اولی یقیناً وجود ندارد، و چیزی جز حرکت اندامهای شما نیست! و عقل انسان نمی‌تواند هیچ‌گونه برهان بهتر و قانع‌کننده‌تری برای وجود روحی، بالاتر از ارواح پست که در جانداران یافت می‌شود، بی‌آید، آری این روح با عقل دریافته نمی‌شود، و تو تنها به نیروی ایمان آنرا توانی دانست.» البته ولتر بحث مشیع معنی در این باب نمی‌کند، و در اینکه امری بنام «نفس باقیه» (۲۰) هست که پس از فناء تن باقی بماند یا نه، چیزی نمی‌گوید و آنرا سر بسته و بی‌نتیجه می‌گذارد.

درموزه آزادی و اختیار انسان، از نظر گاه علم النفس، ذهن ولتر همواره در تغییر و دگرگونی بود. در «رساله مابعدالطبیعه» از حقیقت اختیار دفاع می‌کند، و در این راه به دلیل بیواسطه آگاهی که در برابر همه انتقادات و ردود نظری یارای مقاومت دارد، دست می‌یازد. ولی در تصنیف دیگرش یعنی «فلسفه نیوتن» براهی دیگر می‌رود. در مطالب و امور جزئی و ناچیز، وقتی محرکی معلوم نیست که مرا به انجام کاری در یک راه بیش از راه دیگری بیندازد، ممکن است بگوییم من اختیار مطلق (۲۰) دارم. برای نمونه، اگر من اختیار این را داشته باشم که به چپ یا به راست برگردم، و اگر من میلی به انجام یکی و غرضی در ترک دیگری نداشته باشم، این انتخاب و گزینش نتیجه اختیار و اراده (۲۱) خود من است. واضح است که این اختیار ناچیز و جزئی، در اینجا در یک معنی جزئی و بیشتر لفظی و ادبی بکار رفته است! در همه حالات دیگر نیز وقتی آزاد و مختار هستیم، اختیاری که داریم در واقع «بی‌اختیاری» (۲۲) است، و «این بدان معنی است که ما وقتی محرك‌هایی داریم، خواست و اراده ما بوسیله همان محرك‌ها محدود و مقید می‌گردد. و این محرك‌ها همیشه، نتیجه نهائی فهم یا غریزه (۲۴) هستند.» اینجا اختیار را بظاهر پذیرفته‌ایم. ولی ولتر چون این فرق را روشن ساخت می‌رود بر سر این مطلب که «هر چیزی علت‌ها و اسباب خود را دارد، بنابراین، اراده و خواست شما هم علتی دارد. کسی نمی‌تواند چیزی را بخواهد جز اینکه بداند نخست آنرا دریافته بوده است... و اینست دلیل آنچه لاک می‌نامد (۲۳)». جرئت نکرده بود که نام اختیار را بر زبان آورد! آری، یک اراده آزاد برای او مفهومی جز یک خیال (۲۵) ندارد وی اختیاری جز آنچه می‌خواهد و انجام می‌دهد و بیشتر بدان آگاهی ندارد، نمی‌شناسد. «... بنابراین، ما باید بپذیریم که هیچکس به اعتراضات مخالف اختیار، جز به زور فصاحت نارسا و چیزه زبانی مبهم جواب نتواند داد، چه این، مطلبی است که خردمند حتی از تفکر درباره آن می‌ترسد. ولتر در مقاله آزادی از «قاموس فلسفی» آشکارا می‌گوید که: «اختیار بی‌تأثیر» یا «آزادی مطلق» هر دو کلمه‌هایی بی‌معنی است، و آنها را مرمانی ساخته‌اند که بندرت از خود و آزادی راستین خبر دارند! شخص هر چیزی را که می‌خواهد، بوسیله یک محرك معین شده است، ولی همین شخص می‌تواند آزاد است که آنرا انجام بدهد یا ندهد. در همین مقاله، مناظره گونه‌ی میان دو تن بنام های «الف» و «ب» ترتیب می‌دهد که بسیار جالب است:

ب: آخر من روحی دارم که هزارگونه تعقل می‌کند، در صورتی که سگم با تعقل بیگانه است. می‌توان گفت که سگ جز افکار ساده چیزی ندارد، در حالی که من هزاران اندیشه معقول دارم.

الف: بسیار خوب، شما هزار بار از او آزادترید، یعنی هزار بار نیروی فکر کردنتان از او بیشتر است. اما به هیچ صورت دیگر آزاد نیستید.

ب: چطور؟ یعنی من نمی‌توانم آنچه را دلم می‌خواهد بکنم؟

الف: منظور شما از این بیان چیست؟

ب: منظورم همان است که همه مردم می‌گویند، مگر هر روز نمی‌گویند

که: «اراده‌ها آزاد است.»؟

الف: مثل هرگز دلیل نمی‌شود، بیشتر توضیح بدهید.

ب: منظورم اینست که من آزادم هر طور دلم می‌خواهد بخواهم.

الف: اجازه دهید بگویم که این بیان شما بی‌معنی است. اگر کسی

بگوید: «من می‌خواهم که بخواهم» گفته او در نظر شما مضحک نیست؟

خواستن شما نتیجه مستقیم افکار است که در ذهنتان پیدا می‌شود. می‌خواهید

زن بگیرید یا نه؟

ب: اگر بگویم نه می‌خواهم، نه نمی‌خواهم چطور؟

الف: این جواب مثل آن است که کسی بگوید: «گروهی معتقدند

که کاردینال مازارین مرده، و گروه دیگری می‌گویند که زنده است، اما من

به هیچیک اعتقاد ندارم.»

ب: بسیار خوب، می‌خواهم زن بگیرم.

الف: خوب، این شد جواب حسابی. چرا می‌خواهید زن بگیرید؟

ب: برای اینکه دختر جوان زیبایی شیرین با تربیت نسبتاً پول‌داری

را که خوب هم آواز می‌خواند و پدر و مادرش از مردمانی بسیار شریف هستند،

دوست می‌دارم، و خوشحالم که او هم مرا می‌خواهد، و خانوادهاش نیز از این

وصلت راضی‌اند.

الف: اینها همه دلیل «خواستن» شماست. می‌بینید که بی‌دلیل

نمی‌شود خواست. با این دلایل در زن گرفتن آزادی؛ یعنی: قدرت امضا

کردن قباله ازدواج در شما هست.

ب: چطور! بی‌دلیل نمی‌توان چیزی خواست؟ پس تکلیف این

مثل دیگر که می‌گوید: «اراده من دلیل من است، من می‌خواهم برای

اینکه اراده کرده‌ام» چه می‌شود؟

الف: رفیق عزیز، این گفته نامعقول است و معقول بی‌علت ممکن

نیست.

ب: چطور ممکن نیست؟ وقتی که من طاق و جفت‌بازی می‌کنم، آیا

دلایلی هست که جفت را بر طاق ترجیح بدهم؟

الف: البته!

ب: خواهش دارم بفرمایید دلیل آن چیست؟

الف: دلیل آن همان فکر جفت است که در منخیله شما بیشتر از

فکر طاق حضور می‌کند. اگر تصور کنید که گاه می‌خواهید برای اینکه

عاشق در آن خواستن شما وجود دارد، و گاه بدون علت می‌خواهید، تصور

مضحکی است. وقتی که می‌خواهید زن بگیرید، البته دلیل قاطع این

خواستن را درک می‌کنید، اما وقتی که طاق یا جفت‌بازی می‌کنید، دلیل

بازی کردن جفت یا طاق را نمی‌فهمید. معذرتاً دلیلی در کار هست.

ب: پس باید گفت که من آزادی ندارم.

الف: در اراده خود آزاد نیستید، ولی در اعمال خود آزادی؛

یعنی وقتی می‌توانید عملی را انجام بدهید که قدرت انجام دادن آنرا

داشته باشید.

ب: پس همه کتابهایی که درباره «آزادی مطلق» خوانده‌ام...؟

الف: همه این کتابها ابتهانه است! (۲۷).

با وجود این، نباید این بیان ولتر را درباره جبریت و اضطراب؛

بدین معنی گرفت که: ولتر قانون اخلاقی را کنار گذاشته است - چه با قبول

جبریت و اضطراب در حرکات و سکنات، دیگر تکالیف از میان می‌روند، و

قوانین اخلاقی سست بیاید می‌شوند. ولتر در این مورد، عقیده خود را

با لاک سازگار کرده، و همچون او می‌گوید: «هیچ اصول فطری اخلاقی

در انسان وجود ندارد.» ولی خدا ما را چنان سوك می‌دهد که سرانجام

ضرورت عدالت را بچشم می‌بینیم. با وجود این، این يك حقیقت آشکار

است که ولتر بدرگون شدن و ناپایداری اصول اخلاقی توجه یافته بود. و

از این رو، در «رساله متافیزیک» تذکر می‌دهد که: «آنچه را در

اقلیمی فضیلت (۲۹) می‌نامند، در اقلیم دیگر ردیلتش می‌گویند، و این

قوانین اخلاقی بقتضای السنه و آداب و رسوم قابل تغییرند.» در همین

حال «برخی قوانین طبیعی وجود دارد که باید اهل همه اقلیم آنها را

بپذیرند. « خدا به انسان عواطف و احساسات تغییرناپذیری (۳۰) بخشیده که با قلب و جان او پیوستگی جاودانه دارند. مظاهر و نمودهای این عنایت خدا را، دریاهای قوانین جامعه انسان می‌توان دید. بنظر می‌رسد که اصول و معانی این قانون سخت و استوار است، و بما اصرار می‌ورزد که: دیگران را نباید آزار داد، و آنچه مطلوب فرد است، باید برآورده شود، بشرط آنکه هاید زبان و آزار بی‌جهت همسایگان و دیگر مردمان نباشد. باوجود این، همچنانکه از يك « خدابریستی خالص » یا بقول خودش توحید جانبداری کرده، همینطور هم هرگز به‌نسبیت کامل در اخلاق نگروده‌است. البته احساس مذهبی شدیدی که در امثال پاسکال (۳۱) دیده شده، یقیناً در ولتر وجود نداشته است؛ و نیز به‌کمال مطلوب اخلاقی متعالی اعتقادی نداشته است، مع‌الوصف همچنانکه الحاد و بی‌دینی را رد کرده، نسبت مطلق اخلاقی را هم مردود شمرده است.

با شرح فوق، ممکن است که این سؤال مطرح شود: « ولتر که در مورد اختیار انسان به‌یک‌نوع جبریت و اضطرار معتقد بود، آزادی سیاسی را چگونه موجه و درست می‌پنداشت؟ » باید دانست که وی باوجود اینکه اراده انسان را آزاد نمی‌دانست، در همان حال، یکی از مدافعان سرسخت و پرشور و ثابت قدم آزادی سیاسی (۳۲) بود. مانند لاک، او نیز معتقد بود، انسان دارای حقوق و مزایایی است که باید از طرف دولت (۳۳) محترم شمرده شود؛ و نیز مانند منتسکیو آزادی و شرایط و اوضاع موجود در انگلستان را می‌ستود. ولی باید مقصود او را از آزادی سیاسی فهمید: نخست و پیش از همه، انسان باید در تفکر و اندیشه کردن، و بیان مافی‌الصمیر خود آزاد باشد. بعبارت دیگر، بیش از همه چیز آزادی فلسفی مورد توجه او بود و آزادی فیلسوفان (۳۴) را می‌خواست که در این روزگار با او هم‌شراب و هم‌داستان بودند. و گرنه او با کمالات تنوع و نمی‌خواست که توده مردم را در بدست گرفتن زمام حکومت و رهبری یاری دهد. در واقع، وی مدافع تسامح بود که بنظر او برای ترقی و رشد علمی و اقتصادی ضرورت دارد؛ همچنین از استبداد طالبانده و خودکامگی فرمانروایان نفرت داشت. باوجود این، عقاید روسو را در باب مساوات و برابری ریشخند نکرد.

حکومت مطلوب او: سلطنت پادشاهی خیرخواه بود که در برهه تعلیم فیلسوفان فکرش منور گشته و سهل‌گیر و با تسامح شده باشد. وی به سوادپایان (۳۵) و پندار گرایان (۳۶) اعتقادی نداشت؛ و از تصنیف و مکاتبات وی چنین بنظر می‌رسد که بگمان او توده پست یا طبقه عامه (۳۷) - که وی از راه لطف آنان را مردم می‌نامد - همواره باید پست بمانند و جزاین نمی‌توانند؛ شرایط مطلوب برای آزادی و توطئه، بودید آسودن قوانین نیکو برای رفتار و طرز عمل متعادل تنها در سایه سلطان روشنفکر و نیکخواه فرانسوی مقدور است؛ مشروط بر اینکه کلیسا در هم شکستشود، و تنویر افکار در سایه تعلیم فلسفه جایگزین اصول و خرافات مذهبی گردد. یقین است که ولتر هرگز نمی‌اندیشید که رستگاری و صلاح و فلاح مردم از راه همت کردن و آگاه شدن توده مردم و قیام شدید آنان حاصل می‌آید. اگرچه، نوشته‌های او برای ایجاد زمینه به‌انقلاب فرانسه کمک کرد، با وجود این اشتباه بزرگی است اگر ولتر را بمنزله ناظری بدانیم که باندی بازی به‌آینده نظر می‌کرده، یا آگاهانه طالب تقویت انقلاب به‌مفهوم امروزی آن بوده است. دشمن او بیش از فرمانروایان و روحانیان و ارباب کلیسا بودند. یک جا در « فیلسوف نادان » می‌گوید: « ... مردم هرگز آزاد نخواهند شد مگر آنگاه که فرمانروایان و روحانیان بدار آویخته شوند. » و بدنبال آن اظهار می‌دارد که: « زمین، وقتی حق خود را بندست خواهد آورد که آسمان نابود شود! » و همه دانند که کلیسا مظهر آسمان در زمین است. همچنین وی توجهی در آزاد کردن موسسات و ایجاد قانون اساسی به‌مفهوم که منتسکیو از تفکیک قوی (۳۸) داشت، ابراز نمی‌کرد. وی طالب این بود که قدرت حکومت را بیفزاید، و آن را از زیر نفوذ و تسلط کلیسا آزاد سازد.

اما این مطالب که بنحو اجمال بیان کردیم، نباید بدین معنی تلقی شود که ولتر دشمن پیشرفت و ترقی مردم بود؛ بعکس، وی یکی از بزرگ‌ترین بذریشانان مفهوم فرهنگ و تمدن در اروپا بود، و اگر با اصطلاح

دینی سخن بگوییم، قلم وی چون دم پسر مریدان را زنده می‌کرد؛ نهایت آنکه دم عیسی مردگان جسم و تن را، ولی سحر قلم ولتر و سادگی و استواری نوشته‌های او ارواح مرده را جان می‌داد و حیات تازه می‌بخشید؛ ولی کلمات دشمن و فرهنگ برای او معانی دیگری داشت. یعنی او بیشتر طالب ترقی و پیشرفت در ساحت عقل، تفکر و علم و اقتصاد بود تا پیشرفت سیاسی توده مردم؛ چه همیچ وقت ولتر، پیشرفت سیاسی را بمعنی انتقال به‌دموکراسی یا حکومت توده نمی‌دانست. و اعتقاد وی چنین بود که: تنها سلطان روشنفکر و پادشاه خیرخواه است که می‌تواند پیشرفت علم و ادب و تسامح و سهل‌گیری در افکار و عقاید را تأمین کند، نه دیگران!

۳- تاریخ چیست؟

ولتر می‌گوید که: تصنیف او « مقاله‌هایی در آداب و رسوم » که در سال ۱۷۳۹ م نوشته شد، و در سال ۱۷۵۶ انتشار یافت، دنباله کار بوسوئه (۳۹) است. « بوسوئه نامدار، که در گفتار خویش مبنای از تاریخ عمومی یا جهانی را آورده، روح حقیقت را دریافته، جز اینکه در شارلمان (۳۹ م) امپراطور فرانسه متوقف شده است. « ولتر می‌خواهد از آنجا که بوسوئه کار را ترک کرده، از سرگیری و ادامه دهد. از این رو، عنوان کامل کتاب او اینست « تصنیفی در تاریخ عمومی، و در عشاها و روح ملت‌ها از شارلمانی تا روزگار ما » (۴۰) اما در حقیقت وی خیلی پیش‌تر می‌آید، و از چین آغاز می‌کند، و به‌هند و فارس و عرب می‌رسد، و تاریخ کلیا را در مغرب و مشرق پیش از شارلمانی مورد بحث قرار می‌دهد.

ولتر اگر چه می‌گوید: کار او دنباله کار بوسوئه است، ولی بر واضح است که مفهومی تاریخ در نظر او بامعنی آن در نظر اسقف‌مو (Meaux) بسیار فرق دارد. برای بوسوئه وقایع مهم تاریخ عبارتست از: خفت، رفتار خدا یا قوم یهود، تحمّل خدا در مسیح پسر مریم، رشد و تضح کلیسا، همچنین وی تاریخ انسانیت را از بدو خلقت تا روز رستاخیز، بمنزله یک واحد و بمنزله مظهر و نمودی از قدرت کامنه پروردگار در نظر می‌گیرد. و چنین جلوه می‌دهد که انسان همواره خدا را می‌پرستیده است. با ظهور ولتر نظرگاه الهی و مابعدالطبیعی سنت اوگوستین (۴۰-۳۵ م) و بوسوئه انکارا و بسادگی از صحنه علم خارج می‌شود. « تاریخ جایگاه کس متعلق خواست‌ها و تمایلات انسان است. » ترقی و پیشرفت از وقتی آغاز گشته که آدمی‌زاد توانسته است از شرایط و احوال زندگی حیوانی بدارد، و حکومت عقل و اندیشه آغاز گردد. بویژه این مرحله از ترقی و پیشرفت، وقتی صورت پذیر گشته که استبداد خردمندانه (۴۱) پدیدار آمده، و همین بدلیل از استبداد است که اصلاحات بنیادی و راستین اجتماعی را برای برخی کشورها بارمعال آورد.

اما تصور اینکه تاریخ، وسیله‌ای است برای اجراء شدن مقاصد الهی، و نیز اینکه طاعت و توفیق خدای مایه پیشرفت تاریخ باشد، امری نامعلوم و نامعقول است؛ زیرا اگر چنین باشد اعتقاد استوار و عقل‌بندی در مورد وحدت و پیوستگی امور تاریخی و جریانات متفاوت و ناهماهنگ آن نمی‌توان یافت. ولتر در تاریخ، بسادگی، فکر پژوهش تجربی را پیشنهاد می‌کند، و هرگونه فرضیات قبلی و اعتقاد جزئی را از ساخت آن دور می‌سازد. وی « فلسفه تاریخ » (۴۲) را در سال ۱۷۶۵ م نوشت، و همین را در پیشگفتار « مقاله‌هایی در آداب و رسوم » (۴۳) نیز گنجانید؛ ولی در آن رساله چندان مطلب تازه و مشبعی راجع به فلسفه تاریخ نبود. چه هنگامی که ولتر از تپساز به‌نوشتن تاریخ از نظرگاه فلسفی می‌کند، به‌داستانهای مرموز و قصه‌های پریان و دیوان نیز استناد می‌کند، و بیان آنها را در شرح و تبیین تاریخ و وقایع آن لازم می‌داند. برای نمونه، در کتاب « نظراتی درباره تاریخ » (۴۴) از مرد آگاه و نیکو سخن می‌گوید که در سده هیزدهم زاده ولی می‌تواند با ساحت و وضوح درباره غیب‌گویی‌های « معبد دلفی » (۴۵) سخن بگوید. با وجود همه این‌ها ولتر همچنان اصرار می‌ورزد که باید تبیین‌های فوق‌طبیعی را از همه ساحت تاریخ دور کرد، و او خود را در این راه از پیشقدمان می‌داند و می‌گوید: « برای نوشتن تاریخ منطبق با اصول فلسفه، باید نظرگاه و وضعی فیلسوفانه داشت، و این کار را تنها مردی می‌تواند که فیلسوف و روشنفکر (۴۶)

باشد ، و یوسوئه نامدار فیلسوف نبود !

ولتر ، بنابراین عقیده که وظیفه مورخ سرگرم کردن خوانندگان خود با قصه‌های افسانه‌وش نیست و نباید آنان را با داستانهای درازکم‌تجربه مشغول بکند ، صلاح را در این می‌بیند که مردم باید تاریخ قرون‌جدید را بخوانند تا - مثلا - تاریخ عهد قدیم را . درتصنیف کوچک ولی مهمی بنام « بررسی‌های جدید درباره تاریخ » (۴۷) می‌گوید که : تنها مروراندکی بر تاریخ قدیم روشن می‌کند که چند حقیقت با صدها بل هزارها افسانه و دروغ و باطیال بهم آمیخته است ! مثلا مورخ ژرف‌بین پژوهشگر دوران باستان مجبور نیست که شخصیت وراج و شایعه‌پرداز هر دوت (۴۸) را بنویسد ، و همه فحس و داستانهای او را حقیقت مسلم بینگارد . جز اینکه می‌توان گفت : این واقعیت را که پژوهش درباره همین افسانه‌ها ، حتی غیب‌گویی‌های معبد دلفی در حد خود معقول و سودمند است ، چنانکه ویگو (۴۹) نیز به‌همین اعتقاد بود . قسوبا ولتر با وجود ذکر این نکات ، در عمل چندان بد آنها پای‌بند نمی‌ماند ، و چنانکه گفتیم در تحقیقات خود از امور ناموق و افسانه‌وش نیز بسیار سود می‌جوید . وی برای ترجیح تاریخ قرون جدید بر تاریخ قدیم دلیل دیگری داشت ، و آن عبارت بود از اعتقاد استوار وی به برتری دنیای جدید ، و بسبب وجود فیلسوفان نواندیش در آن در خلاصه « نظرانی درباره تاریخ » اظهار می‌دارد که : « آرزوی من ایست که : حیوانان تاریخ را با دقت و شوق فراوان بخوانند ، بوژه تاریخ روزگاران که برای ساختن جالب و پیرکشش است ؛ و آیندوره بنظر من پایان سده پانزدهم است . زیرا از این هنگام بود که اروپا چهره خود را دگرگون کرد . عبارته آخری قرون وسطی برای ما هیچ‌گونه کشش و جاذبیت ندارد ! »



این فکر در تمدادی از تصانیف ولتر اظهار شده است . « ما گفتیم که روزگاران گذشته اگر بوده یا نبوده چندان اهمیتی ندارد ؛ زیرا جهان یهودیان قدیم یا جهان ما که هر کس با شایستگی و سخت‌کوشی خود می‌تواند نقشی در اوضاع و تاثیر در بهبود شرایط زندگی داشته باشد ، متفاوت است . مطالعه قرون قدیمه ، حس کنج‌گویی را راضی می‌کند ؛ در حالی که مطالعه قرون جدید ضرورت دارد ، و فهم آن واجب است . » بنظر پژوهشگر تاریخ و دانشمندان فلسفه تاریخ ، این نظر و بینش خاص ، در مقام ولتر بعنوان یک مورخ و یک فیلسوف تاریخ و همی عظیم دیدید می‌آورد . ولی البته نظر گاهها و نکته‌سنجی‌های حکیمانه دارد . در مقاله مختصر « ملاحظات جدید درباره تاریخ » ، خاطر نشان می‌کند که : پس از اینکه به با چهار هزار سده مربوط به محتک‌ها و صدها تصنیف راجع بتاریخ خواندم ، و بر متدرجات هم‌آگاه گشتم ، خود را بندرت داناتر از پیش یافتم . « من درباره فرانسه و نقش سارسن (۵۰) در جنگ شارل مارتل (۵۱) بیشتر از آن نمی‌دانم که درباره تاتارها و ترکان ، و بیروزی تیمور لنگ (۵۲) بر بایزید (۵۳) می‌دانم . »

جای نقل جگه‌ها و کارهای پادشاهان و حکام نچاپلوسی به آنها شخص می‌تواند در تاریخها ، نفوذ فضایل و تاثیر رضایل در ملت‌ها ، و بیان قدرت و ضعف آنها ، و قصه تاسیس و ترقی هنرها و صنایع را بیاید و بخواند . بر انجام ، برای کسیکه می‌خواهد تاریخ را « بعنوان فردی متمسک فیلسوف » بخواند ، « دگرگونی در آداب و رسوم و اخلاق و قوانین بهتر و مهم‌ترین موضوع بررسی می‌تواند قرار بگیرد . » همینطور در کتاب (روح عادات و رسوم » (۵۴) بحث می‌کند که : « می‌خواهم نشان بدهم جامعه بشری در این روزگار (سده سیزدهم و چهاردهم) چگونه بود ؟ چه مردمی و با چه شرایطی در کانون خانواده‌ها می‌زیستند ؟ چه هنرهایی رشد یافت و پیدای شد ؛ نه اینکه معائب و چنگ‌هایی را یاد کنم که در تاریخ‌های معمولی ذکر می‌کنند ، زیرا این امور نشانه‌هایی از بدخواهی‌های فرمانروایان و تیردبختی‌های نوع بشر است . » بیشتر « وقایع‌نگاران » (۵۵) که فیلسوف نبوده‌اند ، این حقیقت‌ها را بیاد فراموشی سپرده‌اند ، و بدبختانه مفتون و فریفته اعمال پوچ سرهنگان و فرمانروایان و قهرمانان شده‌اند . « وی نه تنها از اروپا ، بلکه حتی از شرق دور ، و از آمریکا نیز سخن می‌گوید و آداب و رسوم آنها را یاد و انتقاد می‌کند ، و نه فقط از جهان مسیحی ، بلکه از دنیای اسلام و مذاهب مشرق‌زمین نیز بحث می‌کند . البته نظرات تاریخی او ، و معرفت و آگاهی او نقض فراوان دارد ، ولی این امر ، مایه عیب‌جویی از وی نمی‌شود ، زیرا کیست که در کار او نقصی یا ترک اولایی نباشد ؟ از یک نظر ، تاریخ او کمتر از آن یوسوئه عمومی

کتابخانه علوم انسانی و مطالعات کهنی
مجموعه علوم انسانی



وجهانی است. زیرا در چهارچوب تبیین ما بعدالطبیعی این اخیر یک وحدت عقلی بچشم می خورد که شامل همه نوع انسان می شود، در حالی که کار ولتر این چنین نیست. ولی از جهات دیگر «روح عادات و رسوم» ولتر از «گفتار درباره تاریخ عمومی» اسقف مو بیشتر با واقعیت و اصول عقلی سازگار است؛ زیرا ولتر در بحث های خود بیشتر درباره آداب و رسوم و هنر و فرهنگ آنها سخن رانده، ولی اسقف مذکور از این کار تن زده است.

۴ - اخلاق چیست؟

در این بحث، بجای گفتار طولانی، قسمتی را که ولتر در «قاموس فلسفی» آورده، و در عین اختصار و اجمال بسیار پر معنی و نکته سنجانه است، عینا نقل می کنیم. می گوید:

«... در تالیف بی معنی غرض آلودی بنام تاریخ رومیة الصغری (۵۶) که در چهارده مجلد است، خواندم که: عیسویان صاحب اخلاق هستند، اما کفار اخلاقی ندارند! خوب، آقای نویسنده این چهارده جلد کتاب، جناب عالی این گفتار ابلهانه را از کجا گرفته اید؟ عجب! پس این همه اخلاق ارسطو، و زالوکوس (۵۷)، و کارونداس (۵۸)، و سیرون، و ابیکیتوس، و مارکوس اورلیوس چه معنی دارد؟ آقای لویو (۵۹)! در دنیا یک اخلاق بیشتر نیست، چنانکه یک علم همیشه هم بیشتر وجود ندارد. ناچار بن خواهند گفت که: بیشتر مردم از علم هندسه بی خبرند. درست است. اما همین که اندکی از این علم آگاه شدند، در اصول آن با هم موافق خواهند بود. روستائیان، کارگران، و هنرمندان هرگز درس اخلاق نگرفته اند، یا آثار سیرون و ارسطو را نخوانده اند.

اما همین قدر که در اندیشه شوند، ندانسته با گردان سیرون هستند. رنکرز هندی، جووان تاتار و ملاح انگلیسی، درست و نادرست را از هم تمیز می دهند. کنفوسیوس (۶۰) هرگز، چنانکه برای طبیعیات اصل وقاعدی وضع می کنند، روش اخلاقی خاصی ابداع نکرده، بلکه اصول اخلاق را در دل های همه مردم جهان یافته است.

همین اخلاق در دل قستوس (۶۱) قاضی رومی هم، که بنی اسرائیل بکشتن سنت بل (۶۲) و اندارش کردند، وجود داشت. وقتی که یهودیان با او گفتند: پل بجرم اینکه بیگانگان را بمعبد ایشان راه داده است، باید کشته شود، جواب داد: «بدانید که رومیان هرگز کسی را تا از خود دفاع نکرده باشد، نکشته اند.» اگر بنی اسرائیل از اخلاق بی بهره بوده اند، یا اخلاق با ایشان بیگانه بوده است، رومیان برخلاف با اصول اخلاقی آشنا بوده و میدان می بالیدند.

اخلاق در موهوم پرستی و رعایت آداب و تکالیف مذهبی نیست، و با عقاید دینی هم وجه اشتراکی ندارد. همه می دانند که در عقاید دینی مردم جهان اختلاف فراوان هست. در صورتی که اخلاق همگانی که از احترام انصاف پیروی می کنند، همیشه یکسان است. پس اخلاق هم مثل نور آرزندان بنا می رسد، و خرافات و عقاید باطل ما جز جهل و تاریکی چیز دیگری نیست...

«مقام و فضیلت انسانی خود را فراموش مکن...»

۵ - سرشت انسان.

«... برخی از مردمان می گویند که: انسان ذاتا خبیث و شیطان زاده و بدسرشت بدنیا می آید. از این عقیده نادرست تر چیزی نیست. رفیق، اگر تو بمن می گویی که همه عالم خبیث و شرور بدنیا می آیند، درحقیقت خود را نیز بدکار و بدسرشت معرفی می کنی و من باید چنان که از رو باه و تمساح می گریزم، از تو نیز برحذر باشم. ناچار خواهی گفت: خیر چنین نیست! من تغییر ماهیت داده و اصلاح شده ام، زیرا نه ملحدم و نه کافر، و من می توان اعتماد داشت.

از این قرار، باقی نوع بشر، که بقول تو یا ملحدند یا کافر، جماعتی دیو و غول هستند و هر وقت فی المثل با یکی از پیروان لوثر (۶۳) یا یک نفر ترک روبرو می شوی، بر تو مسلط که یا لختت می کند، یا ترا می کشد. زیرا بگمان تو هر دو شیطان زاده و بدسرشتند. یکی تغییر ماهیت نداده و دیگری فاسد شده است. معقول تر و نیکوتر اینست که ب مردم بگویند: «شما همگی خوب و نیک نیتان بوجود آمده اید، و دریغ است اگر صفای ذاتی خود را تباه کنید. با نوع بشر نیز باید مانند افراد مردم رفتار کرد. اگر کشی

زندگانی رسوا و ننگینی داشته باشد، باومی گویند: «نمی ترسی که مایه بدنامی مقام روحانیت می شوی؟» اگر کسی قاضی بود، باومی گویند که: چون بشاوریت فرمانروا مفتخر است، باید سرمشق دیگران باشد. اگر سر باز بود، برای تشویق او می گویند: «بخاطر داشته باش که از فلان فوج بزرگ هستی.» ولی درحقیقت بهر کس باید گفت: «مقام و فضیلت انسانی خود را فراموش مکن...»

اگر همه کودکان جهان را جمع کنید، دریشان جز بیگانهی و لطف و هراس چیزی نخواهید دید. اگر شرور و بدکار و سنگدل بوجود آمده بودند، همانطور که در بچه مار و ببر، شوق گزیدن و دریدن دیده می شود، از خوی ذاتی خود علامتی نشان می دادند. ولی چون طبیعت به انسان و کبوتر و خرگوش، سلاح تعرض و حمله نداده، نتوانستند غریزه میل به اهدام و تخریب هم به آنان بدهد.

دنیا را تختین فرد طماع خراب کرده است... جمعیت زمین بیک میلیارد می رسد (۶۳). این مقدار کم نیست. از این عده، پانصد میلیون زن بخیاطی و نخت تایی و غذادادن و پرورش کودکان و خانه داری مشغولند، و کمی هم از همسایگان خود بدگویی می کنند! من بازمی دانم که در مردم جهان دست کم دویست میلیون کودک وجود دارد که نه کسی را می کشند نه غارت می کنند. همینقدر هم سالخورده و بیمار هست که توان کشتن و درزیدن ندارند. حداکثر صد میلیون جوان و زورمند می ماند که می توانند جنایتی مرتکب شوند. از این صد میلیون نیز، نود میلیون پیوسته بکار کشاورزی و تهیه پوشاک و خوراک مشغولند و وقت بدکاری ندارند.

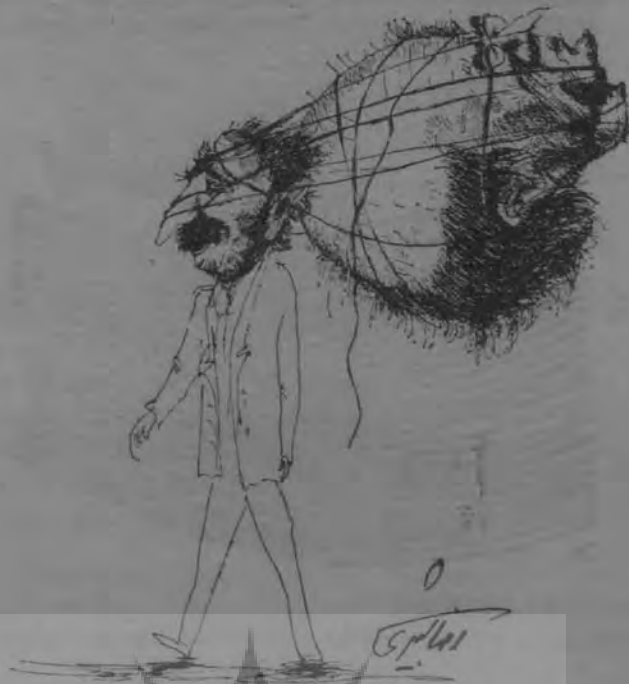
در ده میلیون دیگر هم مردم بیکار خوش گذران خوشخوی، و هنرمندانی که بکار خوب سرگرمند، قضاة و روحانیانی که بظاهر طالب زندگانی بی آلودگی، بسیارند. پس بدخواه و شرور واقعی منحصر می شود بچند سیاستمدار، اعم از روحانی یا غیر آن، که همیشه در پی برهم زدن عالمند، و چند هزار بیکار و ولگرد که در خدمت این سیاستمدارانند! پس هیچوقت عده ایسند خدشگوزاران و حتی جمعا از یک میلیون نمی گذرد، و من راهزنان و فرزندان را هم حساب این گروه آورده ام، بنابراین در سخت ترین اوقات، در هزارتن از مردم جهان تنها یک نفر را می توان بدکار و بدسرشت نامید، و آن نیز همیشه چنین نیست!...

۶ - ادبیات و اهل ادب.

ناصح ارزندی دهد گویند در وی حیلتی است
ظالم از ظلمی کند گویند در آن حکمتی است
(بهار)

«... در روزگار آن توحش، وقتی که «فرانک» ها (۶۴)، و عیسویانی که در سرزمین اسپانیا مقهور و مغلوب اعراب بودند، از خواندن و نوشتن بهره هیچ نداشتند. مدارس و دانشگاهی تأسیس شده تقریباً همه با کمالی بی پایه روحانیت بستگی داشت و آموزگاران کلیسا هم جز زبان خاص خود چیزی نمی دانستند، آنرا یکسانی که طالب بودند آموختند. فرهنگستانها که مدتی بعد پیدا شدند، بر مهملات مدارس بچشم تحقیر نگریسته اند؛ اما کمتر جرأت کرده اند که با آنها مخالفت کنند. زیرا مهملاتی هم هست که باید ناچار محترم شمرده بشود، بشرط آنکه بجایزهای مورد احترام بستگی داشته باشد.

بدسته محدود صاحب نظرانی که در جهان پراگنده اند، بیشتر دانشمندان واقعی و ادیبانی خدمت کرده اند که در انزوا بسر می برند، و از دفتر کار خود بیرون نمی آیند. این طبقه نه بر کرسی های دانشگاهها بمباحثه و استدلال پرداخته، نه در فرهنگستانها بیان مبسوطی را با تمام نهاده اند، ولی تقریباً همگی ظلم و آزار دیده اند. بیچاره نوع بشر طوری ساخته شده است که همیشه آنان که در راه پرخصی و خاشاک کهن قدم می زنند، بر آنها که می خواهند راهی تازه نشان بدهند، سنگ می زنند. منتسکوی می گوید: اقوام سکایی (۶۸) دو چشم غلامان خود را می کنند تا هنگام زدن کره حواسشان جمع تر باشد. انگیزه یون نیز چنین می کند، و در تمام کشورهای که این دیو مهیب فرمانرواست، همه مردم بقیه در صفحه ۵۵



از آن جاست . اما مسیحیان کلیسائی فیلسوف واقعی و مؤمن حقیقی کسی را می‌یاداشتند که اصولی که خدادادان مسیحی وضع کرده بودند گریز نهند و ایمان داشته باشد . و گرنه هر اندازه هم خداپرست و محقق ربانی و پرهیزگار بود ، منحس می‌خواندند و بقرانه می‌گفتند که بدرفت ببعنی خدایی است . ولیکن از توضیح مختصری که دادم ، خوانندگان در می‌یابند که این کلمه از نظرگاه دوطرفه منخاص ، دو معنی جداگانه یافته بوده است . این کلمه را واضعان آن که اصول متبع کلیسا را نمی‌پذیرفتند ببعنی خداپرستی خالص و راستین می‌گرفتند ؛ چنانکه دیدرو (۷۴) هم که آثار یکی از نویسندگان مذکور را بفرانسه ترجمه می‌کرد ، دئیسیم (۷۵) را ببعنی ته‌نیم (۷۶) برگردانده است که توحید یا یک‌پرستی معنی دارد . اما مخالفان این جفاست ، این کلمه را مرادف با یا کفر والحاد می‌دانستند .

اصول عقاید این جفاست در رسالاتی که لرد هربرت مذکور در بالا نوشته‌اند بیان شده است : پنج تصور یا مفهوم دینی وجود دارد که یا توفیق الهی بطور فطری و از آغاز زمان و آفرینش در ذهن انسان جایگزین شده است (۱) - ایمان به یک مبدأ متعال ؛ (۲) - لزوم پرستش وی ؛ (۳) - تقصیر به آداب و تشریفات بخصوص ؛ (۳) - طلب کردن زندگانی بهی بر بقوی و فضیلت ، که خود بهترین نوع پرستش پروردگار است ؛ (۴) - توبه فردی و قلبی از گناهان و کارهای بد ؛ (۵) - لزوم ثواب و کبیر درجهان دیگر .

بنظر لرد هربرت ، این اصول که ذکر شد در ذهن یا دل اولین انسان - به اصطلاح دینی : آدم ابوالبشر - بوده ، و اگر ارباب دین و خداوندان دستار و آباء کلیسا بحریم اعتقادات خلق خدا دست تعدی دراز نمی‌کردند ، این مفاهیم تا آخرین فردی که از این جنس دویا بر روی کره خاک باقی می‌ماند ، همچنان اصول عقاید وی بشمار می‌آمد ؛ اما اهمیت و اعتبار این مذهب خداپرستی خالص از وقتی در تاریخ عقاید بیشتر شد که ولتر و یاران او که فیلسوفان باشند ، و بویژه دیدرو ، آنرا وسیله رد و انتقاد مذهب کاتولیک قرار دادند . اگر بدقت آثار ولتر را خوانده باشید ، می‌بینید که ولتر بنحوی از اعضاء و بشکلی از اشکال در نوشته‌های خویش ، از این اصول مذهبی که مورد پسندش بوده ، سخن می‌آورد ، و منافع آن و مضار مذهب کاتولیک و اصول عقاید ارباب کلیسا را بیان می‌کند . یک کشیش فیلسوف‌نما هم بنام جوزف بودلر (۷۷) (۱۷۵۲ - ۱۶۹۲ م) کتابی نوشت بنام : «شبهات یا وحدت مذهب طبیعی و الهامی» (۷۸) ، و در آن کتاب کوشید تا نشان دهد که اصول مذهب طبیعی ، و الهامی یا برگرفته از وحی ، یکی است . زیرا پیامبران رومی فرستد و

کورند . بیش از صد سال است که در انگلستان مردم دو چشم دارند ، و مردم فرانسه هم می‌خواهند کم کم یک چشم خود را باز کنند . اما گاه کسانی در جامعه پیدا می‌شوند که با یک چشم بودن هم مخالفند ، اینجا «دکارت» باچار جلای وطن می‌کند ، گاسنلی (۶۹) متهم می‌شود . « آرنو » (۷۰) در تبعید بسر می‌برد . با هر فیلسوفی همان می‌کند که کسی اسرائیل یا پیامبران خویش کردند !

شاید بزرگترین بدبختی یک مرد فاضل و ادیب در این نیست که مورد حسد همکاران یا هدف افترا و تحقیر فرمانروایان جهان باشد ؛ بزرگ‌ترین مصیبت برای او اینست که محکوم رای گروهی نادان شود . احقمان و جاهلان گاه ، کارهای عجیب می‌کنند . بدبختی دیگر اهل ادب اینست که بچیزی دلپسه نیستند . یک فرد متوسط جامعه ، در دستگاه دولت مقام کوچکی برای خود می‌شود و بهمین سبب همکارانش از او جابداری می‌کنند ، و اگر بر او ستمی رفت ، بههولت و اندامانی پیدا می‌کند . اما اهل ادب بی‌پار و یاور است . مثل ماهی بالدار که اگر کمی از آب بالا برید ، طعمه پرندگان می‌شود و اگر سرزیر آب برد ، یکام ماهیان دریا می‌رود ... »

۷ - دئیسیم (۷۱) یا خدا پرستی خالص .

باید دانست : دئیسیم که آنرا به « خدایی » در برابر « عیسایی » ترجمه کرده‌اند ، و این بنده به خداپرستی خالص برمی‌گردانم ، و در امر دیانت مسیح بسیار مورد توجه ولتر بوده ، یکی از نحلله‌های مذهبی روشنفکرانه است که برای نخستین بار در میان گروهی از نویسندگان و متفکران انگلیسی پیدا شد ، که سرسلسله آنان مردی بود بنام لرد هربرت (۷۲) اهل چرپوری از ایالت‌های انگلیس ، و آخرین آنان شخصی است بنام هانری سنت جان ، و اسکوت بلینگ بروک (۷۳) . این گروه که مردانی دانشمند و آزادخواه بودند ، می‌گفتند : اصول دیانت مسیح بخرافات زیاد آمیخته شده ، و دکان شخصی یا گروهی دنیامداران گشته ، و آن صمدپرستی که ادعا می‌کنند ، درست نیست ، بلکه مردم صنم‌پرست شده‌اند و نمی‌دانند ، و ارباب کلیسا در این راه از همه مقصرت‌ترند . لیکن اصولی را که ما پیشنهاد می‌کنیم : خداپرستی راستین است ، و حقایقی که بیان می‌کنیم ، هیچیک از خرافات دیانت مسیحی کلیسائی را درخود ندارد . یکی از آن اصول که این جماعت مدعی بودند این بود که : خدا حقیقت را بیواسطه نبی یا پیامبر ، می‌تواند به‌دل مردم الهام کند ، و عدالت وی نیز جزاین اقتضاء نمی‌کند . از این رو ، وجود پیامبر و وحی‌های آسمانی را نمی‌پذیرفتند . این گروه می‌گفتند : توحید واقعی یا



جریان وحی نیز بفرمان او و از جانب اوست ، و طبیعت را نیز او آفریده است . پس هر چه و منشاء همه اوست ، و این اختلافات که دئیست ها راه انداخته اند ، ناشی از بی ایمانی آنها و نزاع در لفظ است . اما دئیست ها با تمکک به اصولی که ولتر استوار و ثابت کرده بود ، در جواب این کنش و دیگران کتابی نوشتند ، و از جمله مدتی پیش از این تاریخ ، مردی بنام جان فولند (۲۸) رساله‌یی تصنیف کرده بود بنام « مسیحیت ، اسرار نیست » (۲۹) و در آن بیان کرده بود که : مذهب طبیعی آن است که همه مردم بطریقت خویش بدان می گرایند ، و نتیجه آن پاکی و پارسایی و برادری و برابری است . اما مذهب الهامی بر از اسرار و رموز و مشابهات و سخنان چند بیهوش که ماهی شعب و تحزب می گردد ، و این همه مذاهب بسبب آن پیدا شده است که هر کسی دریافت خود را از این اسرار و رموز حقیقت پنداشتند . بعد از آن دیگران را واهی و باطل شمرده ، تا بچنگ و جدل پرداخته شد (۸۰) ، این کتاب نیز در رد بر اصحاب کلیسا حربه خوبی بدست دئیست ها داده بود .

چون ندیدند حقیقت ره آسانه زدند جنگ همتا و دو ملت همه را عذر بنده

و السلام والا کرام

۵۲۷۱۱

علی اصغر حلبی

- 1) On the Element of the Newtonian Philosophy.
- 2) Cartesianism.
- 3) Spinozism.
- 4) Philosophie de Newton, 1,1.
- 5) Final Causality.
- 6) Contingency.
- 7) Philisophical Dictionary.
- 8) Atheism.
- 9) Nature.
- 10) Art.

Gottfried Wilhelm Leibniz (۱۱) گشود و ویلهلم لایب نیتز

۱۶۴۶-۱۷۱۶) فیلسوف ریاضی و فیلسوف بزرگ آلمانی .

- 12) Good.
- 13) Well-being.
- 14) Philosophie de Newton, 1,1.

Selected Works from Voltaire «منتخب آثار ولتر» (۱۵) جاب مک کیب J. McCabe ، چاپ دوم ، ۱۹۴۸ م صفحات ۴-۹۱ ، چاپ لندن .

- 16) Extended thing.
- 17) 'Spiritual Soul'.
- 18) Sensitive Soul.
- 19) Intellectual Soul.
- *) Immortal Soul.
- 20) Liberty of Indifference.
- 21) Volition.
- 22) Spontaneity.
- 23) Understanding.
- 24) Instinct.
- **) The Wise Locke.
- 25) Chimaera.
- 26) Philosophie de Newton, 1,14.

۲۷) «منتخب آثار ولتر» ، چاپ مک کیب ، ج ۲ ، ص ۲۸۳ ، چاپ

لندن ، سال ۱۹۶۹ . - این قسمت را آقای نصرالله فلسفی استاد دانشگاه تهران نیز در «منتخب فرهنگ فلسفی» ، ص ۳۰-۱۷ با اندک تفاوتی ترجمه

پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پژوهشگاه علوم انسانی

خلاصه کلام

درباره ولتر گفتنی بسیار است ، ولی مجال سخن تنگ است . خواستیم خوانندگان صاحب دل را اندکی بنکاتی که ولتر دریافت ، و همکاری و اران خود آنها را رواج داده ، و عصر تنویر افکار یا روشنگری و پروتوانگی را آغاز نموده ، آگاهی بپایند . ولتر در فلسفه تعالیم کارترین ها یا دکارتی مذهبیان را درباره روح و معانی فطری رد کرد ، و این مطلب را پیش از این بیان کردیم ، و گفتیم : وی پیرو لاک انگلیسی بود ، و او را لاک خرده مند می نامید ، و چون لاک منشاء علم و معرفت را مشاهده و تجربه و آزمایش می پنداشت . ولتر نیز به تبع وی گفت : وظیفه عالم اینست که در علم ، علت های عینی یا خارجی را پژوهش کند ، و از فهم علت نخستین و علت غائی چشم ببوشد ، که دست بشر بدامان آنها نمی رسد . در مورد حکومت و کنورداری به استبداد مبنی بر فضیلت یا فرمانروایی پادشاه منورالفکر اعتقاد داشت ، در سیاست معتقد به آزادی فکر و بیان و قلم بود ، بویژه در مورد آزادی فیلسوفان سخت پافشاری می کرد ، و به آزادی و حکومت مردم توده چندان اعتناتی نداشت ، و این همه را باختصار بیان داشتیم . آخرین نکته که قابل ذکر است اینست که : وی انتقاد منتقدان مالکیت فردی را بیهوده می دانست و می گفت : جامعه موجود باید میان فقیر و غنی تقسیم شود . و در «قاهوس فلسفی» زیر عنوان مالکیت صریحا می گوید : «روح تمکک ، قدرت شخص را مضاعف و

Poitiers اختیارات سلطنتی بود. در سال ۷۴۲ م اعراب را در پواتیه شکست سختی داد، و مسیحیان را از نفوذ بیشتر اسلام نجات داد، مارتل یعنی: چکش و بتک.

۵۴) Timur = Tamerlane تیمور لنگ

۵۵) Bayazid = Bajazet بایزید سلطان عثمانی.

54) Esprit des moeurs.

55) Chroniclers.

56) Historie de Bas-Empire.

۵۷) Zaleucus فیلسوف و مقنن یونانی، که حدود هفت قرن پیش از

ولادت مسیح می زیسته است.

۵۸) Charondas گفته اند: وی از شاگردان فیثاغورس بوده،

در قرن پنجم پیش از میلاد در سیسیل زاده، و در جوانی قوانینی برای زادگاه خود نوشت، که ارسطو برخی از آنها را در کتاب «سیاست» آورده است. گویند: بموجب یکی از قوانین موضوعه وی، ورود به مجلس عامه با سلاح ممنوع بود. یک روز کارونداس متوجه شد که خود این قانون را رعایت نکرده، و با سلاح به مجلس درآمده، پس بی درنگ خود را کشت!

۵۹) Le Beau مؤلف «تاریخ رومیة الصغری» است.

۶۰) Confucius (۴۷۹ - ۵۵۱ ق. م) وی یکی از بزرگترین

فلاسفه و دانشمندان اخلاق در چین قدیم بوده است.

61) Festus.

۶۲) Saint Paul از مبلغان و دانشمندان مسیحیت بشمار است.

وی سال ۶۷ پس از میلاد، بدستور نرون Neron امپراتور روم کشته شد.

۶۳) Luther مارتین لوتر، کشیش آلمانی و پیشوای پروتستانی.

در سال ۱۴۸۳ در ساکس متولد شد. پس از تحصیل در جامعه روحانیان کاتولیک، در سال ۱۵۱۱ به رم سفر کرد، و در آنجا از فساد اخلاق و انحراف روحانیان از اصول راستین مسیحیت آگاه شد، و بر ضد کلیسای کاتولیک و سلطه پاپ قیام کرد. وی کتاب مقبول را به آلمانی ترجمه کرد و آیین نامه جدید مذهبی نوشت. و در سال ۱۵۴۶ در گذشت. نگاه کنید به

Handbook in the History of Philosophies

«کتاب جیبی در تاریخ فلسفه»، ص ۱۹۱ -

چاپ نیویورک، ۱۹۶۸، آلبرت آوی.

۶۴) این رقم البته در عصر و لوتر صحیح بوده است.

۶۵) Franks فرانک

از قرن سوم تا پنجم میلادی ویس از آن از آلمان بفرانسه حمله بردند، و در آنجا مسکن گرفتند.

۶۶) Bretons ساکنان برتانی در شمال غرب فرانسه.

۶۷) Lombards لومباردها نام گروهی از طوایف ژرمانی است که در قرن ششم میلادی در شمال ایتالیا دولتی توانا تاسیس کردند، و این دولت در سده هشتم بدست فرانسویان برچیده شد.

۶۸) Sace, Saka ساکها

آریایی در آنها غالب بود. این مردمان در روزگار هخامنشیان، و پیش از آنها در اطراف ایران می زیسته اند.

۶۹) Pierre Gassendi فیلسوف و ریاضی دان فرانسوی

(۱۵۹۲ - ۱۶۵۰ م) وی از جمله کسانی است که بر فلسفه ارسطو ایراد و انتقاد داشت.

۷۰) Arnauld که وی را بلقب کبیر نیز ملقب کرده اند

حکیم الهی سده هیفدهم میلادی است که بر ارسطو و ارباب کلیسا هر دو رد نوشته است.

71) Deism.

۷۲) Lord Herbert of Cherbury (۱۶۳۳-۱۶۳۳)

۷۳) Henry St. John, Viscount Bolingborke

(۱۷۵۱ - ۱۷۲۸ م)

کرده اند. که بنظر این بنده، بجای آزادی، اختیار مناسب تر بود و لوتر در کتاب «فیلسوف نادان» نیز با صراحت می گوید: «تصور یک اراده آزاد، باطل است. این بسیار شگفت و حیرت انگیز است که حیوانی باندازه پنج پا از قانون عمومی عالم مستثنی باشد. ممکن است بگوید که طبیعت با بخت و اقبال و تصادف = Chance این کار را انجام می دهد، ولی بخت و اقبال و تصادفی وجود ندارد، و ما این کلمه را اختراع کرده ایم تا هر پدیدار معلومی را که علت آن ناشناخته است، بوسیله آن توجیه و بیان کنیم!»

28) Determinism.

29) Virtue.

30) Inalienable Feelings

۳۱) Blaise Pascal (۱۶۶۲ - ۱۶۴۲ م) فیلسوف

عرفان مسلک و ریاضی نامدار فرانسوی، که در هیئته سالگی ماشین حساب را ساخت، و در رشته فیزیک و هندسه نیز کارهای ارزمند کرد. از سخنان اوست که: «دل را دلایلی است که عقل بدانها راه ندارد!»

32) Political Liberty.

33) State.

34) Liberty for les Philophes.

***Tyrannical Despotism.

35) Dreamers.

36) Idealists.

37) "Rabblé".

38) Separation of Powers.

۳۹) Jaques Benigne Bossuet (۱۷۰۴-۱۶۷۷ م)

خطیب و روحانی و مورخ نامی فرانسوی. وی از تاریخ بیانی ربانی کرده، و کتابی که و لوتر کار خود را دنباله آن می بندارد، «گفتار در تاریخ عمومی - Discourse on Universal History» نام دارد، که بوسوه آنرا سال ۱۶۸۱ م تالیف کرده است.

۴۰) Charlemagne (۸۱۴ - ۷۴۲ م)

40) An Essay on General History and on the Manners and Spirit of Nations from Charlemagne up to Our Days.

41) Enlightened Despotism.

42) Philosophie de l'hisorie.

43) Essai sur les moeurs.

44) Remarques sur l'histoire.

۴۵) Oracles of Delphi - دلفی نام محلی است در یونان

قدیم، واقع در سرزمین فوسیس (Phocis)، شهرت آن بیشتر مربوط به اینست که جایگاه مهم ترین معبد یونان و مظهر غیب گویی های اپولو (Apollo) خدای نور و هنر و زیبایی در آن است.

۴۶) A Man of the Enlightenment - مقصود و لوتر

از این کلمه کسی است که در سده هیفدهم زاده شده باشد، که ضرر روشنگری یا برتوافگنی و ظهور فیلسوفان = les Philosophes بوده است.

47) Nouvelles Considérations sur l'histoire.

۴۸) Hérodote (۴۴۰ - ۴۸۴ ق. م) مورخ یونانی، که

اورا پدر تاریخ لقب داده اند. وی در باب مصر و فلسطین و کشورهای دیگر سیاحت کرد، و اطلاعات گرانمایی گرد آورد، از آثار معروف «جنگ های ایران و یونان» را نام توان برد. آثار وی مورد اطمینان است، جز اینکه اطناب ممل و عبارت پردازی زیاد کرده، و و لوتر به این نکته اشاره می کند.

۴۹) Giambattista Vico (۱۷۴۴ - ۱۶۸۸ م) یکی از

فیلسوفان بزرگ ایتالیاست. وی در آغاز دکارتی مذهب بود، ولی بعدها رای او عوض شد و گفت: متاخران (= Moderns) در علوم و صنایع پیشرفت کرده اند، ولی علوم انسانی هنوز اهمیت قدیم خود را - همچنانکه در یونان بوده - نیافته است. از مهم ترین کتابهای او «خردمندی قدیم ایتالیاییان = Ancient Wisdom of the Italians» نام دارد که سال ۱۷۱۰ نوشت.

(نگاه کنید به تاریخ فلسفه کاپلستون، ج ۶، ص ۶۲-۱۵۴، چاپ لندن)

50) Saracens.

۵۱) Charles Martel (۶۸۸ - ۷۴۱ م) پسر پین در سلال

Pépin d'Héristal. سردار معروف فرانسه و اروپا، وی دارای

کند
1)
2)
3)
4)
5)
6)
7)
8)
9)
10)
Go
12
13
14
Se
چاپ
16
17
18
19
*)
20
21
22
23
24
*)
25
26)
چاپ
شگاه
رجه

مآخذ هر دو بخش

غیر از مآخذی که بعضا در پاورقی صفحات اشاره شده ، از کتابهای اروپایی و فارسی زیر استفاده شده است :

۱ - کتابهای انگلیسی

- 1) Cassirer, E. The Philosophy of the Enlightenment, Translated by F. Koehn. 1951. London.
- 2) Philosophical Dictionary, Selected and Translated by H. I. Woolf. London, 1923.
- 3) Meyer, A. Voltaire, Man of Justice. New York, 1945.
- 4) Morley, J. Voltaire, London, 1923.
- 5) Torrey, N.L. The Spirit of Voltaire. New York, 1938.
- 6) Rome, C. Voltaire and State. London, 1956.
- 7) Western Philosophy and Philosophers, (The Concise Encyclopaedia), edited by J. O. Urmson. London, 1970.
- 8) A Dictionary of Philosophy, Progress Publishers. Moscow, 1967. Edited by M. Rosenthal and P. Yudin.
- 9) A History of Philosophy, by Frederick Copleston, S. J. Volume VI, London, 1968.

۲ - کتابهای فارسی

- ۱ - سیر حکمت در اروپا ، نگارش حکیم مرحوم محمدعلی فروغی ، صفحات ۱۹۴ - ۱۸۵ ، چاپ اول ۱۳۱۸ ش .
- ۲ - تاریخ فلسفه ، ویل دورانت ، ترجمه دکتر عباس زریاب خویی ، صفحات ۳۴۸ - ۲۷۷ ، چاپ ۴ ، کتابهای جیبی .
- ۳ - منتخب فرهنگ فلسفی ، ترجمه آقای نصرالله فلسفی ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، سال ۱۳۳۷ ش .
- ۴ - سنجاق بهار ، مرحوم یوسف اختصاص الملک ، سال اول ، صفحات ۱۰۸ - ۹۷ .

صندل لی لی



مخصوص خانمها



فقط در فروشگاههای کفش بی بی

فلسفه و افکار وولتر (بقیه)

۷۴) دنی دیدرو Denis Diderot (۱۷۸۴ - ۱۷۱۳ م) از بزرگترین نویسندگان و فیلسوفان فرانسه است ، وی را بنیانگذار دایرة المعارف فرانسه دانند. از جمله آثار وی «ژالجبیری» - Jacques le fataliste است که پر از تخیلات لطیف فیلسوفانه است . وی در تنویر افکار مردم عصر روشنگری مدخلیت تام داشته است .

۷۵) Deism - راکه ما بخداپرستی خالص ترجمه می کنیم حکیم مرحوم محمدعلی فروغی خدایی ترجمه کرده ، در برابر عیسائی .

۷۶) Theism - یعنی : توحید یا خدایپرستی ، در مطالعات فلسفی .

۷۷) Joseph Butler (۱۷۵۰ - ۱۶۹۳ م) کشیش ، و عالم اخلاق

و متکلم انگلیسی .

78) The Analogy of Religion, Natural and Revealed.

که در کتب عربی زیر عنوان «المقایمة بین المذهب الطبيعي والادینی» نیز آمده است .

۷۸) John Toland (۱۷۲۳ - ۱۶۷۰ م) دانشمند مادی انگلیسی و

مدافع آزادی فکر ، که در فکر وولتر و دیدرو و هولباخ و دیگران تاثیر بسزا داشت .

Christianity Not Mysterious (۷۹)

۸۰) این مطالب را از دایرة المعارف بریتانیکا ، ج ۷ ، ص ۳-۱۸۱ چاپ ۱۹۶۸ م ، و « دایرة المعارف مختصر فلسفه و فلاسفه مغرب » ، ص ۹۱ ، چاپ لندن ، سال ۱۹۷۰ ، و کتاب Norman L. Torrey زیر عنوان "Voltaire and the English Deists" صفحات ۸-۱۰۳ ، چاپ لندن ، سال ۱۹۳۰ گرفته ایم .

تورینو اسپرت



برای آقایان و جوانان

در تمام فروشگاههای کفش بی بی

کفش بی بی

خدمت مشتری ایران



باتی بی تی مسافرت کنید